



ای نفس ابوالفضل! می‌خواهم بعد از حسین زنده نمایی

ای نفس ابوالفضل! می‌خواهم بعد از حسین زنده نمایی...

روایت شهید مطهری از شهادت حضرت عباس (ع)
ای نفس ابوالفضل! می‌خواهم بعد از حسین زنده نمایی
شهید مطهری می‌گوید: کسی نفهمید چرا ابوالفضل (ع) در آنجا (شریعه فرات) آب نیاشامید! اما وقتی که بیرون آمد رجزی خواند که در این رجز، مخاطب، خودش بود نه دیگران: «ای نفس ابوالفضل! می‌خواهم بعد از حسین زنده نمایی. حسین شربت مرگ می‌نوشد، حسین در کنار خیمه‌ها با لب‌تشنه ایستاده باشد و تو آب بیاشامی...».

به گزارش باشگاه خبری فارس «توانا»، استاد شهید مرتضی مطهری در خصوص نحوه شهادت علمدار کربلا «ابوالفضل‌العباس» می‌گوید: روز عاشورا می‌شود، بنابر یکی از دو روایت ابوالفضل (ع) جلو می‌آید؛ عرض می‌کند «برادرجان به من هم اجازه بفرمائید این سینه من تنگ شده است، دیگر طاقت نمی‌آورم، می‌خواهم هر چه زودتر جان خودم را فدای شما کنم.» من نمی‌دانم روی چه مصلحتی امام جواب حضرت ابوالفضل (ع) را چنین داد، خود اباعبدالله (ع) بهتر می‌دانست.

فرمود «برادرم! حال که می‌خواهی بروی، برو بلکه بتوانی مقداری آب برای فرزندان من بیاوری»؛ لقب «سقا»، آب‌آور، قبلاً به حضرت ابوالفضل داده شده بود؛ چون یک نوبت یا دو نوبت دیگر در شب‌های پیش ابوالفضل (ع) توانسته بود برود صف دشمن را بشکافد و برای اطفال اباعبدالله (ع) آب بیاورد. این‌جور نیست که سه شبانه‌روز آب نخورده باشند. نه، سه شبانه‌روز بود که ممنوع بودند؛ ولی در این خلال توانستند یکی دوبار از جمله در شب‌عاشورا آب تهیه کنند؛ حتی غسل کردند، بدن‌های خودشان را شستشو دادند.

ابوالفضل فرمود «چشم». ببینید چقدر منظره باشکوهی است؛ چقدر عظمت است، چقدر شجاعت است، چقدر دلآوری است، چقدر انسانیت است، چقدر شرف است، چقدر معرفت و فداکاری است؟! یک‌تنه خودش را به جمعیت می‌زند. مجموع کسانی را که دور آب را گرفته بودند چهارهزار نفر نوشته‌اند. وارد شریعه فرات شد؛ اسب را داخل آب برد (این را همه نوشته‌اند).

اول مشکي را که همراه دارد پر از آب می‌کند و به دوش می‌گیرد. تشنه است، هوا گرم است، جنگیده است. همان طور که سوار است و آب تا زیرشکم اسب را فرا گرفته است، دست زیر آب می‌برد، مقداری آب با دو دستش تا نزدیک لب‌های مقدسش می‌آورد؛ آنهایی که از دور ناظر بوده‌اند، گفته‌اند اندکی تأمل کرد، بعد دیدیم آب نخورده بیرون آمد؛ آب‌ها را روی آب ریخت.

کسی نفهمید که چرا ابوالفضل (ع) در آنجا آب نیاشامید! اما وقتی که بیرون آمد رجزی خواند که در این رجز، مخاطب، خودش بود نه دیگران. از این رجز فهمیدند چرا آب نیاشامید.

«ای نفس ابوالفضل! می‌خواهم بعد از حسین زنده نمایی. حسین شربت مرگ می‌نوشد، حسین در کنار خیمه‌ها با لب‌تشنه ایستاده باشد و تو آب بیاشامی! پس مردانگی کجا رفت، شرف کجا رفت، مواسات و همدلی کجا رفت؟ مگر حسین امام تو نیست، مگر تو مأموم او نیستی، مگر تو تابع او نیستی؛ هیئات! هرگز دین من چنین اجازه‌ای به من نمی‌دهد، هرگز وفاي من چنین اجازه‌ای به من نمی‌دهد.».

ابوالفضل مسیر خود را در برگشتن عوض کرد. از داخل نخلستان‌ها آمد؛ قبلاً از راه مستقیم آمده بود؛ چون می‌دانست همراه خودش امانت گرانبهایی دارد، راه خود را عوض کرد و تمام همتش این بود که آب را به سلامت برساند؛.

«به خدا قسم اگر دست راست مرا ببرید من دست از دامن حسین بر نمی‌دارم»؛ اما طولی نکشید که رجز عوض شد: یا نفس لا تخشي من الکفار/و ابشري برحمة الجبار/مع النبي السيد المختار/قد قطعوا بیغیهم یسری؛ در این رجز فهماند که دست چپش هم بریده شده است.

نوشته‌اند با آن هنر و فروسیتی که داشت، به هر زحمت بود مشک آب را چرخاند و خودش را روی آن انداخت. من نمی‌گویم چه حادثه‌ای پیش آمد، چون خیلی جانسوز است؛ در شب تاسوعا معمول است که ذکر مصیبت این‌مردبزرگ می‌شود.

این را هم عرض کنم که ام‌البنین مادر حضرت ابوالفضل (ع) در حادثه کربلا زنده بود؛ ولی در کربلا نبود؛ در مدینه بود. به او خبر دادند که در حادثه کربلا هر چهار پسر تو شهید شدند. این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می‌آمد و برای فرزندان خودش نوحه‌سرایی می‌کرد؛ نوشته‌اند نوحه‌سرایی این زن آنقدر دردناک بود که هر کس می‌آمد گریه می‌کرد حتی مروان حکم که از دشمن‌ترین دشمنان بود.

در نوحه‌سرایی خود، گاهی همه فرزندان و گاهی ارشد آنها را بالخصوص یاد می‌کرد. ابوالفضل، هم از نظر سنی و هم از نظر کمالات روحی و جسمی ارشد فرزندان بود. من یکی از این دو مرثیه‌ای را که از این زن به خاطر دارم برای شما می‌خوانم.

این مادر داغدار در آن مرثیه‌های جانسوز خودش (به طور کلی عرب‌ها مرثیه را خیلی جانسوز می‌خوانند)؛ این جور می‌خواند: یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد و وره من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد انبئت ان ابني اصیب براسه مقطوع ید ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منه احد؛

ای چشم‌ناظر، ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می‌دید، ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی که شیر بچه من ابوالفضل از جلو و شیر بچه‌گان دیگر من از پشت سرش بر این جماعت پست حمله برده بودند، برای من قضیه‌ای نقل کرده‌اند؛ نمی‌دانم راست است یا دروغ؟ گفته‌اند در وقتی که دست‌های بچه من بریده بود، عمود آهنین بر فرق فرزند عزیز من وارد شد، آیا راست است؟! ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد بعد می‌گوید ابوالفضل! فرزند عزیزم، من خودم می‌دانم، اگر دست می‌داشتی مردی در جهان نبود که با تو روبرو شود. اینکه آنها چنین جسارتی کردند برای این بود که دست‌های تو از بدن بریده شده بود.

منبع: حماسه حسینی